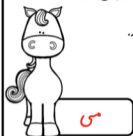




آسمان آبروی آست ، باران نم نم می بارد.
آمین با آمیر می آمد.

سام در روستا آست ، او آسب می راند.
بابا من را می بوسد ، من او را دوست می دارم.
مادر سبده سیب را برمی دارد.
برادرم دانا آست ، او می داند ایران آباد آست.

آمیر سیر را در سینی می بیند.
آن آسب ، بار می برد.



در این سینی سیب آست.
در این سینی سیر نیست.
ساری در ایران آست.
آسمان در ساری آبروی بود.
باران نم نم بارید.
ایرانی بیدار آست.
ما ایران را دوست داریم.
آدم در سر ، دندان ، بینی دارد.



آزاده دیروز بیمار بود.

او امروز آماده به دبستان آمد.
مادر به او سه مداد تازه داد.
ما امام را دوست داریم.
زمستان سرد آست ، تابستان سرد نیست.
آن بوستان نرده ندارد ، سبزه دارد.
آمین در آسمان سه ستاره را دید.



ایران آباد ، آزاد ، سرسبز آست.
این زن زری نام دارد ، او زیبا ، تمیز آست.
او با سوزن ، دامن می دوزد.
آمیر در زیر زمین میز می سازد.
بابا با ایمان آست ، او نماز را دوست دارد.
آن سرباز در مازندران تیرانداز آست.

ایرانی آزادی را دوست دارد.
آدم در بدن زبان ، بازو ، زانو دارد.

